

رویکرد امنیت انسانی و اعمال مسئولیت حمایت در خصوص آوارگان داخلی ناشی از جنگ

حمید الهویی نظری^۱ - مجید کورکی نژاد قرایی^۲ - جواد بیژنی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۴

چکیده

امروزه امنیت فرد به کانون توجهات نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها تبدیل شده و دیدگاه رئالیستی که امنیت دولت را مهم‌تر می‌داند تا حدودی کمرنگ‌تر شده است. این دیدگاه معتقد است که دولت‌ها از طریق افزایش اقتدار نظامی به حمایت از اتباع خود می‌پردازند. جنگ‌های داخلی به دلیل قرار گرفتن طرفین منازعه در حصار مرزهای داخلی مشکلات عدیده‌ای را برای کمک‌رسانی به نیازمندان و آوارگان داخلی ناشی از این مخاصمات پدید آورده و کمک‌های بین‌المللی را با سد محکمی بنام حاکمیت مواجه ساخته است. پاسخ جامعه بین‌المللی به این معضل دکترین مسئولیت حمایت است که بر رویکرد امنیت انسانی مبتنی است. هدف این پژوهش بررسی کاربرد رویکرد امنیت انسانی و نظریه مسئولیت حمایت در حمایت از آوارگان داخلی ناشی از جنگ و مخاصمه است و در نهایت نیز چالش‌های اجرای این موارد و پیشنهادات ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: امنیت انسانی، آوارگان، حقوق زنان، جنگ داخلی، مداخلات بشردوستانه

soohan@ut.ac.ir

Majid.gharaee1369@gmail.com

Javadbijani70@gmail.com

۱. استادیار حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق اقتصادی دانشگاه شهید بهشتی

۱. پیدایش رویکرد امنیت انسانی

رویکرد امنیت انسانی در واقع پاسخی به دیدگاه سنتی در خصوص مفهوم امنیت می‌باشد که دولت‌ها را به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌المللی معرفی کرده و سیاست قدرت میان دولت‌ها را ویژگی اصلی روابط بین‌المللی می‌داند. مفهوم امنیتی که از این دیدگاه ناشی می‌شود دولت را به عنوان موضوع یا تابع اصلی امنیت در نظر گرفته و قدرت نظامی و مصون نگاه داشتن دولت از تهدیدات نظامی خارجی را مصداق بارز امنیت می‌داند. امنیت انسانی در واقع عصاره‌ای از فعالیت‌ها و مطالعات انجام شده در دو حوزه امنیت و توسعه انسانی است. چنین رویکردی در صدد آن است که با قرار دادن فرد انسانی در مرکز دغدغه‌های امنیتی، امنیت را در خدمت انسان و نیازهای او قرار دهد.

تقریباً تا پایان دوره جنگ سرد، دیدگاه رئالیستی، دیدگاه غالب در تعریف امنیت در عرصه بین‌المللی بود؛ اما چنین فضایی در پایان جنگ سرد با تحولاتی همراه شد که شاخصه برجسته آن را می‌توان افزایش فزاینده تعداد مخاصمات مسلحانه یا آشوب‌های داخلی دانست. آنچه پس از جنگ سرد به دغدغه اصلی جامعه بین‌المللی تبدیل شد دیگر جنگ میان دولت‌ها نبود، بلکه مخاصمات مسلحانه داخلی و رشد فزاینده قربانیان غیرنظامی چنین مخاصماتی بود (Mooney, 2010: 62). به عبارت دیگر پایان جنگ سرد وضعیتی را پدید آورد که دولت‌ها نسبت به گذشته احساس امنیت بیشتری می‌کردند در حالیکه شهروندان فاقد چنین امنیتی بودند (فن تیگرشتروم، ۱۳۸۹: ۲۴).

در دیدگاه رئالیستی هدف اصلی امنیت دولت می‌باشد و نحوه حمایت دولت از افراد انسانی حاضر در قلمرو او هم کسب قدرت نظامی است. از جمله انتقادات وارد بر این گونه حمایت این است که تضمین امنیت دولت‌ها لزوماً به معنای تضمین امنیت افراد نمی‌باشد، حتی گاهی ممکن است اثر معکوسی نیز در پی داشته باشد به گونه‌ای که امنیت دولت منجر به تهدید امنیت افراد انسانی حاضر در قلمرو او شود.

علاوه بر شیوع جنگ‌های داخلی، سقوط شوروی و تک‌قطبی شدن جهان و از دیگر سوی ظهور قدرت‌های جدید نیز در تغییر مفهوم امنیت تأثیرگذار بوده است. گسترش تهدیدات از بعد نظامی به غیر نظامی و مطرح شدن عواملی مانند مهاجرت‌های فزاینده، اقتصاد، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، شیوع بیماری‌های واگیردار و حتی تخریب محیط زیست سبب داغ‌شدن مباحثی برای تعمیم مفهوم امنیت به ابعاد غیرنظامی شده است. در این میان می‌توان به ابتکارات شورای امنیت در تغییر تفسیر صلح و امنیت بین‌المللی مندرج در منشور ملل متحد اشاره کرد، به گونه‌ای که

وضعیت‌هایی نظیر جنگ‌های داخلی و بحران‌های بشری و بشردوستانه و به دنبال آن جابجایی‌های گسترده افراد و هجوم آوارگان به مرزهای بین‌المللی، تهدید شدن جان انسان‌ها در اثر چنین جنگ‌هایی و نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل نیز به عنوان مصادیق تهدید صلح و امنیت بین‌المللی مطرح شدند. به عنوان مثال می‌توان به قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد عراق (S/RES/1546، 2004: 2)، سومالی (S/RES/2244، 2015: 2) و یوگسلاوی سابق (S/ Res/1034، 1995: 2) اشاره داشت که در آنها می‌توان تغییر دیدگاه این نهاد بین‌المللی در خصوص امنیت را مشاهده کرد به گونه‌ای که دغدغه‌ها از دولت به فرد تغییر یافته است.

عامل تأثیرگذار دیگر در پیدایش مفهوم امنیت انسانی، جهانی شدن است. وابستگی دولت‌ها و افراد در یک عالم جهانی شده این معنا را به دنبال دارد تهدیداتی که در یک سوی جهان ایجاد می‌شوند، می‌توانند بر امنیت افراد بشری در سوی دیگر جهان تأثیرگذار باشند. مبارزه با چنین تهدیداتی از توان یک دولت خارج بوده و مستلزم مشارکت بین‌المللی یا همگانی است (Deng and others, 1996: 27). مفهوم آسیب‌پذیری متقابل، یکی از عناصر اساسی در فهم امنیت انسانی محسوب می‌شود که در مباحث حقوق آوارگان می‌توان رد پای آن را مشاهده کرد (فن تیگر شتروم، ۱۳۸۹: ۲۵).

مجموع عوامل گفته شده به این نتیجه منتهی شد که مفاهیم و رویکردهای سنتی امنیت با دیده تردید نگریسته شوند. شرایط جدید مستلزم بازبینی مفهوم امنیت است. رویکرد جدید بر این اعتقاد است که دولت نباید به عنوان تنها تابع یا موضوع اصلی امنیت در نظر گرفته شود بلکه این نفع شهروندان و منافع کل بشریت است که باید موضوع اصلی امنیت قلمداد شود. معتقدان به رویکرد نوین با اینکه در اصل رویکرد نوین توافق داشتند اما در مصادیق آن به دو گروه تقسیم شدند که در مبحث آتی استدلال‌ات هر کدام بررسی می‌شود.

۲. تعریف رویکرد امنیت انسانی

عبارت امنیت انسانی در حقوق بین‌الملل، اولین بار در گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۴ مطرح شد. در گزارش سال ۱۹۹۳ به تغییر مفهوم امنیت و بنا نهادن آن بر دغدغه‌های مهمتری چون افراد، توسعه انسانی، غذا، اشتغال و محیط زیست اشاره شده بود اما در گزارش سال ۱۹۹۴ به صراحت از امنیت انسانی بحث شد و در آن به جای تأکید بر امنیت سرزمینی به امنیت افراد تأکید و به جای استفاده از تسلیحات از توسعه پایدار انسانی به عنوان ابزاری برای تأمین امنیت یاد شد. این گزارش، فصلی را به امنیت انسانی اختصاص داد و مدعی شد که پس

از جنگ سرد، نیازمند آن است که مفهوم امنیت گسترش یابد؛ زیرا که در این دوران باید به نگرانی‌های «زندگی روزمره افراد عادی» تمرکز شود نه تهدیداتی که مربوط به «حوادث عظیم جهانی» می‌باشند. این مفهوم با تلاش دولت‌های کانادا و ژاپن توسعه یافت و علاوه بر دولت‌ها مورد استقبال سازمان ملل متحد و ارکان آن هم قرار گرفت. در ادامه روند توسعه این نهاد، بنا به دعوت دبیر کل در اجلاس هزاره، دو کمیسیون تشکیل شد: کمیسیون امنیت انسانی که با حمایت ژاپن و بانک جهانی تاسیس شد که در ژانویه ۲۰۰۱ مأموریت خود را در زمینه اتخاذ رویکردی انسانی‌تر نسبت به امنیت آغاز کرد. مورد دیگر هم کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها بود که در سپتامبر ۲۰۰۰ با تلاش دولت کانادا تشکیل شد (امیر ساعد و کیل، ۱۳۹۰: ۴۲۳).

به رغم استفاده گسترده از مفهوم امنیت انسانی، تعریف مورد توافقی از آن در عرصه بین‌المللی وجود نداشته و ندارد. گزارش برنامه توسعه ملل متحد در سال ۱۹۹۴، امنیت انسانی را دارای دو بعد دانست؛ نخست، ایمنی از تهدیدات دیرینه چون گرسنگی، بیماری و سرکوب و دوم، در امان ماندن از برهم خوردن ناگهانی الگوهای روزمره زندگی اعم از اینکه در خانه، محل کار یا جامعه باشد (UNDP, Human Development Report, 1994: 23). این گزارش تأمین چنین امنیتی را مستلزم حمایت افراد در ۷ مقوله مهم می‌داند که عبارتند از: امنیت اقتصادی، امنیت غذایی، امنیت بهداشتی، امنیت زیست محیطی، امنیت شخصی، امنیت اجتماعی و امنیت سیاسی (UNDP, Human Development Report, 1994: 25).

تعریف یاد شده با انتقاداتی از سوی گروه‌های مختلف مواجه شد. حقیقت آنست که گرچه همه طرفداران امنیت انسانی معتقدند که در این رویکرد، مردم هدف اصلی قرار دارند، اما در خصوص نوع تهدیداتی که باید به آن‌ها اولویت داده شود توافقی وجود ندارد. چنین امری سبب ایجاد دو مکتب فکری مضیق و موسع در خصوص تعریف امنیت انسانی شده است.

۱-۲. مکتب مضیق

مک^۱، به عنوان یکی از قائلین به مکتب مضیق، امنیت انسانی را به معنای «حفاظت از افراد و اجتماعات از جنگ و دیگر اشکال خشونت فیزیکی» تعریف می‌کند (Human Security Centre, 2006: 12). او معتقد است هرچند ارائه یک تعریف موسع از چنین مفهومی قابل ستایش است اما هزینه‌هایی را در پی دارد که آن‌را متروک می‌نماید. دولت کانادا نیز با انتقاد از برنامه توسعه سازمان ملل آن را مشکل‌تر از آن می‌داند که در سیاستگذاری‌ها قابل استفاده باشد و به همین دلیل

1. Mack.

دولت کانادا تمرکز خود را بر روی خشونت و آن هم از نوع فیزیکی گذاشت (Human Security, 3: 1999). مکتب مضیق عموماً به صورت "آزادی از ترس"^۱ یا به کارگیری خشونت سیاسی، خلاصه می‌شود و به این ترتیب از تعریف موسع که به معنای "آزادی از نیاز"^۲ است متمایز می‌شود.

۲-۲. مکتب موسع

در مقابل، گروهی دیگر با تمرکز بر گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، از تعریف موسع امنیت انسانی دفاع کرده و معتقدند که امنیت انسانی تنها در آزادی از ترس و خشونت نیست بلکه آزادی از نیاز هم دارای اهمیت وافری است. برای مثال ژاپن با انتقاد از تعریف مضیق، هدف امنیت انسانی را که همان تضمین بقا و کرامت افراد است فراتر از آن دانسته که تنها در مقابل مخاصمه مورد حمایت قرار بگیرد و امنیت انسانی را به حمایت از زندگی و کرامت انسانی تعریف می‌کند.

کمیسیون امنیت انسانی نیز در سال ۲۰۰۳ در گزارشی با عنوان "امنیت انسانی، اکنون"^۳ به ارائه تعریف موسعی از امنیت انسانی پرداخت. مطابق با این تعریف، امنیت انسانی "حمایت از هسته بنیادین زندگی"^۴ همه انسان‌ها به گونه‌ای که آزادی‌های انسانی و تکامل بشری را گسترش دهد می‌باشد. امنیت انسانی مطابق با دیدگاه کمیسیون دربرگیرنده تهدیداتی چون بیماری، آلودگی، محرومیت و هم‌چنین خشونت فیزیکی می‌باشد.

در نهایت این گونه به نظر می‌رسد که تفاوت‌های دو مکتب فوق ناشی از تفاوت در اولویت‌های سیاست‌گذاری باشد تا ذات مفهوم امنیت انسانی. بطور مثال پاریس هم همین دیدگاه را مطرح می‌کند و بر این عقیده است که مفهوم موسع بسیار گسترده است و همه چیز از نسل‌کشی تا سوء استفاده جنسی را دربر می‌گیرد (کر، ۱۳۹۰: ۶۰۸).

به هر حال استفاده از مفهوم امنیت انسانی به واقع نشانگر یک جهش فکری و تحولی در رویکردهاست که به واسطه آن می‌توان از منظر دیگری به جهان نگریست. در نهایت می‌توان گفت که این مفهوم رهیافتی جدید است که می‌تواند برای تحلیل و نقد رویکردهای کنونی در خصوص گروه‌های آسیب‌پذیر از جمله آوارگان داخلی ناشی از جنگ که هدف این نوشتار است مبنایی را تشکیل دهد.

1. Freedom of Fear.
2. Freedom of Want.
3. Human Security: Now.
4. Vital Core of Life.

۳. کاربرد رویکرد امنیت انسانی در حمایت از آوارگان داخلی

آوارگی داخلی را می‌توان یکی از نشانه‌های مهم ناامنی انسانی دانست. آوارگان داخلی، وسیع‌ترین جمعیت‌های در معرض خطر در دنیا دانسته شده‌اند (Cohen and Deng, 1998: 15). بر اساس برخی تخمین‌ها، تعداد این افراد دو برابر پناهندگان است (UNHCR, 1997: 153) و بر خلاف پناهندگان که از حمایت کنوانسیون ۱۹۵۱ بهره می‌برند، آوارگان داخلی تحت حمایت هیچ رژیم حمایتی قرار ندارند (UNHCR, 2008: 1). زمانی که افراد یک جامعه تحت شرایطی به اجبار تصمیم به جابجایی می‌گیرند، این امر نشانگر آن است آستانه خطری که با آن روبرو هستند را به اندازه‌ای می‌دانند که می‌تواند هر لحظه جان یا مالشان را تهدید نماید. در نتیجه جابه‌جایی می‌تواند برایشان وضعیتی پدید آورد که بقاء، سلامتی یا رفاهشان را حفظ کرده و یا آن را ارتقا دهد. در واقع افراد خطرات ناشی از آوارگی را کمتر از خطری می‌دانند که در محیط مبدأ تهدیدشان می‌کند. در چنین شرایطی هر دو مکتب مضیق و موسع می‌توانند در خصوص آوارگان مصداق یابند زیرا حس ترس و یا نیازی که جان و مال فرد را تهدید می‌نماید، آنها را ناگزیر به ترک اقامتگاه شان می‌کند.

مطلب فوق در خصوص آوارگان داخلی ناشی از جنگ مصداق بیشتری می‌یابد زیرا احساس عدم امنیت در چنین شرایطی هم سبب و هم نتیجه‌ای برای جابه‌جایی افراد است؛ به عبارت دیگر از یک سو، ناامنی ناشی از بروز مخاصمه به خودی خود سبب مهمی برای جابه‌جایی افراد است؛ و در عین حال از سوی دیگر، چنین جابه‌جایی نیز سطوح بالایی از احساس عدم امنیت را برای افراد با خود به همراه دارد.

محققان بسیاری به ارتباط بین ناامنی انسانی و پدیده جابه‌جایی افراد اشاره کرده‌اند. "ساداکو اوگاتا"، کمیسر عالی سابق سازمان ملل در امور پناهندگان، بارها چنین پیوندی را خاطر نشان ساخته و به عوامل تشکیل دهنده امنیت انسانی می‌پردازد. وی توانایی افراد برای زندگی در محل سکونت‌شان یا به عبارتی آواره نشدن را نخستین و مهمترین عنصر در تعریف امنیت انسانی می‌داند. دومین عنصر عبارت است از برخورداری بدون تبعیض همه افراد از تمامی حقوق از جمله حقوق انسانی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ سومین عنصر مشارکت برابر همه افراد در فرآیندهای تصمیم‌گیری و بهره‌مندی برابر از آن‌ها و در نهایت عنصر چهارم نیز به استقرار حکومت قانون و استقلال نظام قضایی مربوط می‌شود (Otaga, 1998: 1).

پیوند میان آوارگی و امنیت انسانی معمولاً از دو منظر مورد بررسی قرار می‌گیرد: در دیدگاه

اول به آوارگان از آن جهت نگریسته می‌شود که آن‌ها نسبت به ناامنی‌های انسانی آسیب‌پذیر بوده و نیازمند حمایت هستند. در مقابل در دیدگاه دیگر، آوارگان را به عنوان منشائی برای ایجاد ناامنی در محیط‌های میزبان در نظر گرفته و در وضعیت‌های بحرانی مانند سوریه و یمن تا آن‌جا پیش می‌رود که آن‌ها را تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی می‌بینند. در هر دو صورت رویکرد امنیت انسانی یک چهارچوب مفهومی را برای رویارویی با بحران‌های جهانی آوارگی داخلی که در سال ۱۹۹۲ با مأموریت دبیرکل سازمان ملل آغاز شد فراهم می‌نماید.

علاوه بر رهیافت انسان‌محوری که از مفهوم امنیت انسانی ناشی می‌شود، از دیگر نتایج به‌کارگیری چنین رویکردی در مباحث بین‌المللی، این اندیشه است که امنیت افراد جهان می‌تواند به دغدغه و چه بسا به مسئولیت مشترک همه دولت‌ها تبدیل شود به گونه‌ای که در بعضی موارد، یک دولت می‌تواند به نحو مشروعی همانند اتباع خویش، به امنیت افراد در دولت‌های دیگر پردازد و حتی گاهی در این زمینه مسئول شناخته شود (فن تیگر شتروم، ۱۳۸۹: ۶۸). چنین اندیشه‌ای در خصوص آوارگان داخلی از جمله آوارگان جنگی به این معناست که این گروه باید بتوانند از حمایت‌های دولت متبوع‌شان بهره‌مند شوند. اگر به هر دلیلی آن‌ها نتوانند حمایت داخلی دولت متبوع خود را کسب کنند، آن‌گاه است که حمایت بین‌المللی از آوارگان در مقابل خطراتی که امنیت انسانی آن‌ها را تهدید می‌کند، اهمیت یافته و به دغدغه و مسئولیتی مشترک برای همگان تبدیل می‌شود که یکی از مبانی اندیشه کرامت انسانی را تشکیل می‌دهد.

در راستای این مسئولیت مشترک، گاهی ممکن است تقاضا شود مداخلاتی در خاک یک کشور صورت پذیرد که بنا به هر دلیلی که باشد، این مداخله با سپر حاکمیت دولت مواجهه می‌شود؛ به عبارت دیگر هرگونه بحث از حمایت بین‌المللی از آوارگان داخلی، به علت قرار گرفتن آن‌ها در سرزمین دولت متبوع خود بحث از حاکمیت و اصل عدم مداخله را مطرح می‌کند (Ruddick, 1997: 439). این مشکل ناشی از رویکردی سنتی و وستفالیایی است که معتقد به برابری و استقلال مطلق دولت‌هاست (Newman, 2009: 422). این‌جاست که در تقابل حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از آوارگان داخلی، دکترین مسئولیت حمایت به‌عنوان راه‌کاری برای برون رفت از مصائب انسانی مطرح می‌شود.

۴. دکترین مسئولیت حمایت

زمینه‌های نظری این دکترین را علاوه بر توسعه مفهوم امنیت انسانی باید در مداخلات

بشردوستانه و ناکارآمدی‌های آن در عرصه بین‌المللی دانست. مداخلات بشردوستانه از ابتدای پیدایش آن در دهه ۹۰ میلادی با ابهامات و چالش‌های بسیار زیادی روبرو بود. ماهیت‌گزینی و اهداف منفعت‌طلبانه قدرت‌های بزرگ در نحوه اعمال آن، به شدت چنین مداخلاتی را با چالش مواجهه ساخت. انفعال شورای امنیت و عدم پاسخگویی مؤثر جامعه بین‌المللی به مناقشات مرگ‌بار در بوسنی، کنگو، رواندا، سودان و اوگاندا در آخرین دهه قرن بیستم میلادی سبب شد تا کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل، در سال ۲۰۰۰ مجمع عمومی را خطاب قرار دهد و برای حفظ اصول مندرج در منشور و دفاع از انسانیت درخواست کمک نماید (Millennium Report A/5/2000, 9: 2000). پاسخ درخواست کوفی عنان عبارت بود از گزارش "مسئولیت حمایت" که توسط کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت در سال ۲۰۰۱ ارائه شد (قربان نیا، ۱۳۸۲: ۱۴۷). در این گزارش کمیسیون سه دلیل برای جایگزینی مسئولیت حمایت به جای عبارت مداخله بشردوستانه ذکر کرد: نخست آنکه واژه "حق" بیش از آنکه بر حمایت از حقوق انسانی افراد متمرکز باشد، به نوعی امتیاز دولت مداخله‌گر را تداعی می‌کند. دوم مسئولیت حمایت در درجه اول با خود دولت میزبان می‌باشد و اصولاً مداخله‌ای در این مسئولیت صورت نمی‌گیرد. سوم آن که مسئولیت حمایت صرفاً ناظر به مداخله نیست و گستره وسیعی از اقدامات که شامل پیش‌گیری، واکنش و بازسازی است را نیز در بر می‌گیرد (ICISS, the Responsibility to Protect, 2001: 33). این ایده متعاقباً در گزارش هیات عالی رتبه سازمان ملل متحد^۱ با عنوان "جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما" در سال ۲۰۰۴، در بند ۱۳۸ و ۱۳۹ سند نهایی اجلاس سران در سال ۲۰۰۵^۲ و در قطعنامه‌های ۱۶۷۴^۳ با عنوان "محافظت از غیرنظامیان در درگیری‌های مسلحانه"، قطعنامه ۱۷۰۶^۴ و ۱۷۶۹^۵ در خصوص وضعیت دارفور مورد تأیید قرار گرفت که منجر به هویت‌یابی این دکتترین و طرح آن به عنوان مکانیسمی برای تقویت نظام امنیت دسته‌جمعی مصرح در منشور یاد شد.

هرچند در ابتدا تصور می‌شد که پذیرش نظریه مسئولیت حمایت و اجرای آن به‌خصوص پس از اجلاس سران ۲۰۰۵ با چالش‌های کمتری روبرو باشد اما تفاوت دیدگاه دول غربی و جنبش غیرمتعهدها و حساسیت گروه اخیر نسبت به مسئله حاکمیت و همچنین پتانسیل تفاسیر موسع از این مفهوم و اجرای‌گزینی آن، چنین مفهومی را با چالش‌ها و موانع زیادی روبرو ساخت که در گفتارهای بعدی ضمن پرداختن به این دکتترین در ارتباط با آوارگان داخلی ناشی از جنگ،

1. High-level Panel on Threats, Challenges and Change.

2. U.N DOC, A/59/565, 2004.

3. World Summit Outcome, A/RES/60/1, 24 October 2005.

4. U.N DOC, S/RES/1674, 28 April 2006.

5. U.N DOC, S/RES/1706, 31 August 2006.

6. U.N DOC, S/RES/1769, 31 July 2007.

چنین چالش‌هایی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۵. رابطه دکترین مسئولیت حمایت با آوارگان داخلی ناشی از جنگ

بطور دقیق‌تر، هسته اولیه پیدایش نظریه مسئولیت حمایت و طرح ایده حاکمیت به مثابه مسئولیت به‌عنوان مبنای اساسی آن با کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت زاده نشد، بلکه پیدایش آن را باید از اولین آثار دننگ^۱ و کوهن^۲ به‌عنوان نمایندگان دبیرکل سازمان ملل متحد در عرصه آوارگی داخلی و تلاش‌های آنان برای طراحی یک سیستم بین‌المللی برای حمایت از آوارگان داخلی جستجو کرد.

در سال ۱۹۹۲ پتروس‌غالی، دبیرکل وقت سازمان ملل، فرانسیس دننگ را به‌عنوان نماینده ویژه در امور آوارگان داخلی تعیین کرد. یکی از مشخصه‌های پایانی جنگ سرد، فزونی یافتن جنگ‌های داخلی بر جنگ‌های بین‌المللی و در نتیجه افزایش بی‌شمار تعداد آوارگان داخلی برجامانده از جنگ بود؛ به‌گونه‌ای که تعداد این گروه در زمان انتساب دننگ حدوداً ۲۵ میلیون نفر تخمین زده شدند. مطابق دیدگاه کمیته پناهندگان سازمان ملل، مناقشه میان یک دولت با اقلیت‌ها یکی از مهم‌ترین دلایلی است که منجر به آوارگی داخلی می‌شود (Nath, 2005: 59).

در سال ۱۹۹۶ دننگ و همکارانش توجه خود را به بحران‌های انسان دوستانه‌ای متمرکز کردند که از جنگ‌ها و نسل‌کشی‌های به وقوع پیوسته در رواندا، سودان، سومالی، کنگو و دیگر ملل آفریقایی در دهه ۱۹۹۰ میلادی برخاسته بود. آن‌ها در ابتدا نگاهی به جنبه بشردوستانه وضعیت آوارگان داخلی ناشی از جنگ در مرزهای زمینی کشور خود نموده و سپس مشکل قرار گرفتن آن‌ها در ورای دسترس جامعه بین‌المللی را خاطر نشان ساختند. به عقیده دننگ، چنین امری ناشی از رویکردهای منفی بود که در آن زمان نسبت به حاکمیت وجود داشته و به‌عنوان مانعی در مقابل مداخله بین‌المللی قد علم می‌نمود (Deng, 2004: 20). در واقع وی به این امر پی‌برد که حمایت و کمک‌رسانی به آوارگان داخلی مسئله‌ای است که باید ابتدا در چهارچوب وسیع‌تر حاکمیت به آن پرداخته شود.

دننگ به درستی این نکته را خاطر نشان ساخت که آوارگان داخلی تحت حمایت دولتی فرض می‌شوند که آوارگی آن‌ها اغلب در نتیجه اقدامات همان دولت به وقوع می‌پیوندد. مرکز نظارت بر آوارگان داخلی^۳ (IDMC) نیز اعلام داشت که ۲۱ کشور از ۲۸ کشور متهم به عدم اجرای وظایف خود در رابطه با آوارگی داخلی در سال ۲۰۰۷، خود مسئول آوارگی اتباع

1. Deng.

2. Cohen.

3. Internal Displacement Monitoring Center.

بوده‌اند (IDMC, 2007: 15). به همین منظور آن‌ها تلاش کردند تا در مقابل استفاده دولت‌ها از حاکمیت‌شان به‌عنوان وسیله‌ای برای رد کردن کمک‌های بین‌المللی تدبیری بیندیشند که منجر به طرح نظریه حاکمیت به مثابه مسئولیت شد. دنگ و همکارانش در کتابی با عنوان "حاکمیت به مثابه مسئولیت: مدیریت نبرد در آفریقا" در سال ۱۹۹۶، نگاه متفاوتی را به روابط بین‌المللی از زمان امضای معاهدات وستفالیایی عرضه کردند. آن‌ها در این کتاب، حاکمیت دولت‌ها را به معنای مسئولیت آن‌ها در حمایت از اتباع‌شان باز تعریف نموده و مسئولیت اولیه حمایت و کمک‌رسانی به آوارگان داخلی را به عهده دولت میزبان گذاشتند (Deng, 1996: 57).

بر اساس این مفهوم، زمانی که دولت‌ها در امور داخلی خود مطابق استانداردهای بین‌المللی به رسمیت شناخته شده عمل نمی‌کنند، ملل دیگر نه تنها حق بلکه تکلیف به مداخله دارند. این دولت‌ها با خودداری از اجرای مسئولیت خود در قبال مردمان‌شان در واقع از حاکمیت خود اعراض می‌کنند. آن‌ها معتقد بودند که هیچ دولت مشروعی را نمی‌توان یافت که با پذیرش مسئولیت خود در تضمین رفاه و امنیت شهروندانش مخالفت نماید (Bellamy, 2008: 624).

دنگ آگاه بود که ایده وستفالیایی حاکمیت هم‌چنان حضور پررنگی در فضای بین‌المللی داشته و مفهوم حاکمیت به مثابه مسئولیت، یک ایده پذیرفته شده جهانی نیست. با این وجود وی معتقد بود که به‌زودی این دکترین در ثقل دکترین‌های حاکمیت قرار می‌گیرند. او در پی این بود که بتواند با توسعه این دکترین در عرصه جهانی، کشورهای خاطی را به وسیله سایر کشورها و از طریق فشارهای سیاسی، اقتصادی و ارتباطی وادار به تبعیت از استانداردهای بین‌المللی شناخته شده وادار نماید.

همچنین تلاش برای استفاده از نظریه حاکمیت به مثابه مسئولیت برای افزایش حمایت از آوارگانی که پشت حصارهای دولت‌شان به دام افتاده بودند، سبب تهیه اصول راهنمای آوارگی داخلی سازمان ملل شد. مفهوم حاکمیت مشروط، مبنای فلسفی اصول راهنمای آوارگی داخلی دانسته شده و چنین مفهومی بود که پس از درخواست کوفی عنان از جامعه بین‌المللی به منظور ایجاد طرحی نو برای حفظ حقوق بشر، توسط کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت مورد پذیرش قرار گرفت و مبنایی را برای گذار از مداخله بشر دوستانه به دکترین مسئولیت حمایت را فراهم آورد (Cohen, 2006: 95). به همین دلیل می‌توان دکترین یاد شده را زاینده تلاش‌های دنگ و همکارانش برای حمایت از آوارگان داخلی دانست.

۶. مسئولیت حمایت و ارتباط آن با اصول راهنمای آوارگی داخلی سازمان ملل

متحد

حاکمیت به مثابه مسئولیت که برای اولین بار در گزارش دنگ مطرح شد منجر به فهم جدیدی از حاکمیت شد که در سال ۱۹۹۸ در اصول راهنمای آوارگی داخلی سازمان ملل انعکاس یافت. به همین دلیل حاکمیت به مثابه مسئولیت علاوه بر آنکه عنصر کلیدی دکترین مسئولیت حمایت محسوب می‌شود، اصلی پایه‌ای در اصول راهنما نیز می‌باشد. مطابق با این اصل، مقامات ملی مسئولیت اولیه حمایت از حقوق آوارگان داخلی تحت صلاحیت‌شان و ارائه کمک‌های بشر دوستانه به آن‌ها را بر عهده دارند. آوارگان داخلی نیز حق دارند که ایفای چنین مسئولیتی را از دولت متبوع خود تقاضا نمایند و به دلیل چنین امری نباید مورد اذیت و آزار قرار گرفته یا مجازات شوند (3: Guiding Principles on Internal Displacement, 2003).

اگر این افراد به هر دلیلی از جمله ناتوانی دولت متبوع در ارائه خدمات یا ایجاد ناامنی به وسیله همان دولت نتوانند نیازهای خود را دریافت کنند، باید چاره‌ای اندیشید تا این گروه بتوانند با وجود قرار گرفتن در پشت مرزهای حاکمیتی دولت‌شان، به کمک‌های جامعه بین‌المللی نیز دسترسی داشته باشند. به همین منظور فصل چهارم اصول راهنما با عنوان کمک‌های بشردوستانه به یکی از بحث برانگیزترین موضوعات حقوق بین‌الملل یعنی حاکمیت دولت‌ها و عدم مداخله ارتباط می‌یابد. این فصل با ارائه مفهوم جدیدی از حاکمیت و گذاشتن مسئولیت اولیه فراهم کردن کمک‌های انسان‌دوستانه به آوارگان داخلی بر دوش مقامات ملی، چنین مسئولیتی را دارای یک بعد خارجی نیز می‌داند؛ به این معنا که در زمان ناکفایتی تلاش دولت‌ها در حمایت از آوارگان داخلی، آن‌ها باید کمک‌های بین‌المللی را درخواست کرده و یا حداقل آن‌ها را پذیرا باشند. البته برخی دیگر نیز این ایده را مطرح کرده‌اند که دولت میزبان تعهد به پذیرش کمک‌های بین‌المللی دارد مگر اینکه خودش اقدامات کافی را انجام دهد (456: Geissler, 1999).

به موجب مفهوم مسئولیت حمایت نیز همان‌طور که در نشست سران جهانی در ۲۰۰۵ مورد تأیید سران دولت‌ها قرار گرفت؛ هر دولتی مسئولیت خود در حمایت از مردمانش در مقابل چهار جرم نسل‌کشی، جرایم جنگی، جرایم علیه بشریت و پاکسازی قومی پذیرفت (Worlds Summit Outcome (A/RES/60/1), 2005: 30).

پس از آن نیز، جامعه بین‌المللی در بند ۱۳۹ این سند، مسئولیت خود را از طریق سازمان ملل متحد تصدیق کرد تا با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک، بشردوستانه و دیگر ایده‌های مسالمت‌آمیز مطابق با فصول ششم و هشتم منشور، از افراد در مقابل چهار جرم یاد شده حمایت نماید. چنانچه

ابزارهای مسالمت‌آمیز ناکافی بوده و یا مقامات ملی در حمایت از مردمان‌شان در مقابل جنایات مذکور ناکام مانده باشند، در این بند دولت‌ها آمادگی خود را اعلام می‌نمایند که از طریق شورای امنیت، هماهنگ با فصل هفتم منشور، به صورت موردی و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای مربوطه، اقدامات جمعی قاطعانه و صریحی را به عمل آورند (Worlds Summit Outcome, 2005: 30).

ارتباط بین مسئولیت حمایت و حمایت از آوارگان داخلی تنها به مفهوم حاکمیت مسئول محدود نمی‌شود، بلکه وقوع نسل‌کشی، جرایم جنگی، جنایت علیه بشریت و پاک‌سازی قومی در زمان جنگ، با خود اشکال متفاوتی از آوارگی را به دنبال دارند. در نتیجه جای شگفتی نیست که در استانداردهای بین‌المللی مربوط به حمایت از آوارگان داخلی که در اصول راهنمای سازمان ملل گرد آمده‌اند به این چهار جرم اهمیت داده شده و به آن‌ها پرداخته می‌شود. اصول راهنما به ممنوعیت صریح و ضمنی چهار جرم یاد شده اشاره کرده و از همان آغاز در اصل نخست خود اشاره می‌کند که این اصول به هیچ وجه به مسئولیت کیفری افراد در حقوق بین‌الملل در خصوص چهار جرم پیش‌گفته خدشه وارد نمی‌کند.

آن چه گفته شد موجب شد تا جمعیت زیادی از حقوقدانان مسئولیت حمایت را وامدار تلاش‌های صورت گرفته برای حمایت از آوارگان داخلی دانسته و در عین حال از چنین مفهومی به‌عنوان گامی رو به جلو و چشم‌گیر برای حل بحران حمایت از آوارگان داخلی یاد نمایند که می‌تواند در ارتقای حمایت از آوارگان امری سودمند و انقلابی تلقی گردد (Harris Rimmer, 2009).
 2. گرچه این دیدگاه خالی از اشکال نمی‌باشد که در مباحث آتی بدان پرداخته می‌شود، اما پیش از آن ضروری است که تعهدات ناشی از این دکترین را در حمایت از آوارگان داخلی ناشی از جنگ از دیدگاه مسئولیت مقامات ملی و جامعه بین‌المللی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۷. تعهدات ناشی از دکترین مسئولیت حمایت در حمایت از آوارگان داخلی

سران دولت‌ها در سند اجلاس جهانی سال ۲۰۰۵ پذیرفتند تا از اتباع‌شان در قبال چهار جرم خطیر بین‌المللی حمایت نمایند. ثانیاً جامعه بین‌المللی مسئولیت یافت تا به توانمندسازی دولت‌ها و ایفای چنین مسئولیتی از سوی آن‌ها مساعدت کرده و ثالثاً چنانچه دولتی آشکارا از ایفای مسئولیت خود خودداری کرده و یا تمایلی به آن نشان ندهد، جامعه بین‌المللی مسئول است تا اقدامات دسته جمعی به موقع و قاطعی را از طریق شورای امنیت سازمان ملل و هماهنگ با منشور به انجام برساند.

در راستای توسعه مفهوم مسئولیت حمایت، دبیرکل در سال ۲۰۰۹ گزارشی با عنوان

"اجرائی کردن مسئولیت حمایت" منتشر کرد که در آن به تشریح تعهدات پذیرفته شده سران دولت‌ها در سند اجلاس سران پرداخت. وی به منظور تحقق چنین مسئولیتی، یک استراتژی با سه رکن پیشنهاد کرد که رکن اول آن به مسئولیت دولت‌ها در حمایت از اتباع‌شان و ارکان دوم و سوم آن به ترتیب به مسئولیت جامعه بین‌المللی در کمک‌رسانی و توانمندسازی و سپس به واکنش سریع و قاطع مربوط می‌شود (Implementing the Responsibility to Protect (A/63/677), 2009: 2) در ادامه تعهدات ناشی از دکترین مسئولیت حمایت در زمینه آوارگان داخلی ناشی از جنگ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۷. مسئولیت مقام‌های ملی

اصول راهنما و مسئولیت حمایت، لحظه تاریخی مشترکی را تجربه کرده‌اند و آن تصویب سند اجلاس سران جهانی سال ۲۰۰۵ بود که نمایندگان ۱۹۰ کشور در این اجلاس نه تنها دکترین مسئولیت حمایت را تأیید کردند بلکه از اصول راهنما به عنوان یک چارچوب بین‌المللی مهم برای حمایت از آوارگان داخلی یاد نموده و به اجماع، مسئولیت ابتدایی خود را در قبال آوارگان داخلی مورد تصدیق قرار دادند. با این وجود، از آن جهت که اصول مندرج در اصول راهنما به شکلی کلی به طرح مسئولیت مقامات ملی پرداخته است، نمی‌توان تدابیر عینی و دقیقی را از آن‌ها برای ایفای چنین مسئولیتی استخراج کرد.

به منظور پرکردن این خلاء و ارائه رهنمودی برای ایفای بهتر تعهدات کشورها در قبال آوارگان داخلی، موسسه بروکینگز در سال ۲۰۰۵، سندی را با عنوان "بررسی آوارگی داخلی: چارچوبی برای مسئولیت ملی" تهیه کرد (Brooking Project, 2005).

از زمان انتشار این سند، مقامات ملی، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و بازیگران فعال در عرصه آوارگی به کرات از این راهنما استفاده کرده و برای قانون‌گذاری و طراحی سیاست‌های ملی از آن یاری جسته‌اند. این سند دربردارنده گام‌هایی به شرح زیر می‌باشد:

الف) پیش‌گیری از آوارگی: دولت‌ها در وهله اول مسئولند که از آوارگی و شرایطی که ممکن است به آوارگی افراد در سرزمین‌شان بینجامد، مطابق مواد ۵ تا ۹ اصول راهنما پیش‌گیری کنند. دولت‌ها خود نیز حق جابه‌جایی اجباری افراد را ندارند مگر در شرایط بسیار ویژه. این جابه‌جایی‌ها نیز نباید حق حیات، شرافت و حیثیت انسانی و امنیت افراد را نقض نماید. بعلاوه دولت‌ها باید از آوارگی افراد بومی، اقلیت‌ها و دهقانان که دارای وابستگی خاص به اراضی خود هستند پیش‌گیری نمایند (Brookings Project, 2005: 13).

ب) افزایش آگاهی درون مرزی نسبت به مسئله آوارگی: اولین قدم در راستای واکنش به معضل آوارگی، پذیرش واقعیت چنین مسئله‌ای است. پس از پذیرش، دولت‌ها وظیفه دارند تا همه آحاد مردم را در کمک آوارگان مشارکت دهند. از جمله راه‌های مشارکت همگانی ایجاد کمپین‌های آوارگی است که وظیفه این نهادها حساس‌سازی دولت، نهادها و عموم مردم نسبت به مسائل و مشکلات ناشی از آوارگی است (Brookings project, 2005: 14).

پ) جمع‌آوری اطلاعات: جمع‌آوری اطلاعات از تعداد، مکان و وضعیت آوارگان داخلی برای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌های امدادی برای آوارگان امری ضروری است. چنین اطلاعاتی باید از لحاظ سن، جنسیت و آسیب‌پذیری گروه‌هایی هم‌چون زنان، کودکان بی‌سرپرست، معلولین و ناتوانان، اقلیت‌ها و بومیان تفکیک شود تا بتوان به شکل مناسبی به نیازهای آنان پاسخ داد (Brookings Project, 2005: 14).

ت) آموزش حقوق آوارگان داخلی: آموزش حقوق آوارگان به مقامات دولتی از جمله سیاست‌گذاران، کارکنان ارتش و پلیس و سایر امدادگران به آوارگان از آن جهت اهمیت دارد که اطمینان حاصل شود که آنان از وظایف خود در حمایت و کمک‌رسانی به آوارگان آگاه هستند (Brookings Project, 2005: 15).

ث) تصویب قوانین برای حمایت از حقوق آوارگان داخلی: چنین چارچوبی از جهت تعریف آوارگان داخلی، تعیین حقوق آنان و مسئولیت دولت‌ها نسبت به این گروه بسیار ارزشمند است. این چارچوب باید با استانداردهای بین‌المللی مقرر در اصول راهنما هماهنگ بوده و حداقل اصولی را برای حمایت از آوارگان در سطوح مختلف آوارگی فراهم نماید (Brookings project, 2005: 16).

ج) طراحی سیاست ملی یا برنامه عمل در زمینه آوارگان داخلی: این سیاست یا برنامه عمل باید مسئولیت نهادهای ملی و محلی و بخش‌های مختلف دولتی را در قبال آوارگان مشخص کرده و شیوه هماهنگی میان آن‌ها را نیز مشخص سازد. چنین سیاستی باید با الگو گرفتن از اصول راهنما، همه مراحل آوارگی را در بر گرفته و به‌ویژه حاوی تدابیری برای پیش‌گیری از وقوع آوارگی خودسرانه باشد (Brookings project, 2005: 17).

ح) ایجاد سازمانی برای آوارگان داخلی: تعیین این سازمان از این‌رو ضروری است که رسیدگی مستمر به مسائل آوارگان را تضمین می‌نماید. این نهاد باید هر دو مقوله حمایت و کمک‌رسانی به آوارگان داخلی را سرلوحه کار خود قرار دهد و فعالیت‌های ملی در عرصه آوارگی را رهبری نماید. همچنین باید تضمین کند که آوارگان داخلی در بازگشت، اسکان مجدد و یا یافتن راه‌حل‌های با دوام

برای مشکل خود تحت فشار قرار نگیرند. با وجود چنین نهادی می‌توان از پاسخ‌گویی بهتر ملی و بین‌المللی به حل بحران آوارگی اطمینان حاصل کرد (Brookings project, 2005: 17).

خ) تشویق نهادهای حقوق بشری ملی برای رسیدگی به مسئله آوارگی داخلی: از جمله فعالیت‌هایی که این نهادها می‌توانند در رابطه با ارتقای حمایت از آوارگان داخلی انجام دهند عبارتند از: تضمین برابری حقوق آنان با دیگران، عدم تبعیض در حق آنان، گزارش‌دهی در خصوص نقض تعهدات ملی و بین‌المللی دولت مربوطه، آموزش حقوق آوارگان و اشتراک تجربیات با سایر نهادهای حقوقی بشری ملی و بین‌المللی در خصوص آوارگان.

د) تضمین مشارکت آوارگان داخلی در تصمیم‌گیری‌ها: به این دلیل که آوارگان خود بهتر از هر کسی از نیازهای خود آگاهند، مشورت کردن و شرکت دادن آوارگان به ویژه زنان آواره در طراحی و مدیریت فرایند جابه‌جایی می‌تواند به مؤثر واقع شدن تلاش‌های صورت گرفته کمک شایانی نماید.

ذ) حمایت از راه‌های بادوام در حل مشکل آوارگی داخلی: دولت‌ها مسئولند تا وضعیتی را برای بازگشت ایمن، داوطلبانه و توأم با کرامت آوارگان فراهم نمایند. دولت‌ها نباید به هیچ‌عنوان آوارگان را مجبور به بازگشت به نقاطی نمایند که سلامتی و حیاتشان را در معرض خطر قرار می‌دهد. هم‌چنین تلاش برای به‌دست آوردن مجدد اموال و دارایی‌های از دست‌رفته ناشی از آوارگی و یا در صورت امکان، جبران خسارت آوارگان بخش دیگری از مسئولیت دولت‌ها در یافتن راه حل با دوام در زمینه آوارگی داخلی را تشکیل می‌دهد.

ر) تخصیص منابع کافی برای رسیدگی به آوارگی داخلی: انجام موارد پیش‌گفته برای دولت‌ها مستلزم تخصیص منابع مادی و انسانی کافی برای آنهاست. دولت‌ها باید در حد توان منابع لازم را به این امر اختصاص دهند و در صورت ناتوانی می‌توانند از جامعه بین‌المللی درخواست کمک نمایند.

ز) همکاری با جامعه بین‌المللی در هنگام ناتوانی نهادهای ملی: دولت‌ها در صورت ناتوانی در انجام مسئولیت خود باید کمک‌های بین‌المللی را خواستار شده یا حداقل آنها را پذیرا باشند. هم‌چنین فراهم کردن امکان دسترسی فوری و امن سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به آوارگان داخلی از دیگر جنبه‌های مسئولیت ملی دولت‌ها را تشکیل می‌دهد که در اصول راهنما نیز بر آن تأکید شده است. چنین کمکی به هیچ‌عنوان مداخله در امور داخلی دولت‌ها تلقی نشده و مظهر حسن نیت پنداشته می‌شود.

۲-۷. مسئولیت جامعه بین‌المللی

دومین رکن مسئولیت حمایت، پس از تأکید ویژه بر مسئولیت دولت‌ها، به مسئولیت جامعه بین‌المللی در این زمینه مربوط می‌شود. به موجب این رکن، جامعه بین‌المللی نقش فعال‌تری را به عهده دارد؛ بدین معنا که نخست، مسئول است تا با کشور مذکور در جلوگیری، کنترل و یا توقف بحران‌های انسان دوستانه همکاری و مساعدت کرده تا آن کشور بتواند به وظایف حقوق بشری خود جامه عمل بپوشاند و چنان‌چه چنین تلاش‌هایی بی‌نتیجه ماند، جامعه بین‌المللی مسئول است تا ابتدا با تدابیر مسالمت‌آمیز و در صورت ناکافی بودن چنین تدابیری به عنوان آخرین حربه به اقدامات قهری و نظامی توسل جسته، برای حل بحران چاره‌ای بیندیشند.

مهم‌ترین راه حل برای این بحران پیش‌گیری است که به سنگ بنای مسئولیت حمایت معروف است و نسبت به مسئولیت‌های دیگر کم هزینه‌تر بوده و اولویت بیشتری دارد. چنین مسئولیت خطیری در وهله اول به عهده دولت‌ها و نهادهای ملی است؛ جامعه بین‌المللی نیز در سند اجلاس سران فراخوانده شده است تا دولت‌ها را "تشویق" و به آن‌ها "کمک" نماید تا وظایف خود را ایفا کرده و از "سازمان ملل در تاسیس نهاد هشدار دهی پشتیبانی کنند". در واقع مسئولیت جامعه بین‌المللی به موجب این سند و رکن دوم مسئولیت حمایت را می‌توان در قالب تشویق و یاری دولت‌ها به اجرای تعهدات خود بر اساس رکن اول مسئولیت حمایت و کمک به آن‌ها در ایجاد نهادهایی برای پیش‌گیری از جرایم تحت پوشش آن دانست.

تشویق دولت‌ها به ایفای تعهدات‌شان می‌تواند در قالب اقداماتی از قبیل مذاکره، آموزش، هنجارها و استانداردهای حقوق بشر و بشردوستانه صورت پذیرد. فعالیت‌های کمیساریای عالی سازمان ملل در امر پناهندگان و یا نماینده ویژه در امر آوارگان داخلی و بازدید دائمی آن‌ها از مناطق آواره نشین و ارائه پیشنهاد هم از دیگر کمک‌های بین‌المللی به دولت‌هاست.

برای پیش‌گیری مؤثر از امر آوارگی، مسئله اعلام خطر در خصوص وضعیت‌های نامطلوب، بسیار مهم می‌باشد. به همین دلیل دبیر کل در سال ۲۰۱۰ در گزارشی با عنوان "اعلام خطر، ارزیابی و مسئولیت حمایت" اعلام داشت که مشکل فعلی در کمبود اطلاعات در خصوص وضعیت‌های هشدار دهنده نیست بلکه خلاءهایی است که در چنین مکانیزم‌هایی وجود دارد. از دیگر سوی دبیر کل خاطرنشان می‌سازد که اکثر این ابزارها و مکانیسم‌ها، ارزیابی خود را از نقطه نظر مسئولیت حمایت انجام نداده و بر روی پیش‌گیری از مخاصمات مسلحانه تمرکز دارند (Early Warning, Assessment and the Responsibility to Protect (A/64/864), 2010: 5).

بنابر گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها، به منظور پیش‌گیری مؤثر،

ضروری است که با پرداختن به اسباب ریشه‌ای بروز مخاصمات از آن‌ها جلوگیری کرد. به موجب این گزارش، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن اسباب ریشه‌ای مخاصمات مسلحانه، از جمله فقر، سرکوب‌های سیاسی و توزیع نابرابر منابع از آن‌ها پیش‌گیری کرد.

برای مثال ریشه بسیاری از مخاصمات را در کشورهایی که از قومیت‌ها و گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شوند نه تفاوت‌های موجود، بلکه تبعیض‌های مبتنی بر این تفاوت‌ها تشکیل می‌دهد که به شکل انواع نابرابری‌ها، به حاشیه کشیده شدن‌ها، جداسازی‌ها و اخراج خود را نشان می‌دهند. چنین امری نقض بنیادین حقوق این گروه‌ها و ارتکاب جرایم مرتبط با مسئولیت حمایت و آوارگی اجباری را با خود به دنبال دارد. در نتیجه مؤثرترین شکل پیش‌گیری از چنین امری، مدیریت تنوع قومی و فرهنگی به منظور ارتقای برابری و احترام به حقوق بشر، آزادی‌های اساسی و ارزش‌های دموکراتیک در چنین کشورهایی است که مقامات ملی می‌توانند چنین مسئولیتی را با کمک و پشتیبانی جامعه بین‌المللی به انجام برسانند.

زمانی که دولت‌ها آشکارا از مسئولیت خود در حمایت از جمعیت‌شان شانه خالی کنند، آن‌گاه تدابیر کمکی جامعه بین‌المللی تحت رکن دوم مسئولیت حمایت فایده‌چندانی ندارد و جامعه بین‌المللی به موجب رکن سوم استراتژی مسئولیت حمایت، موظف می‌شود تا توسط تدابیر مسالمت‌آمیز فصل هشتم منشور ملل متحد و همکاری سازمان‌های منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای بر اساس فصل هشتم منشور و تدابیر قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم منشور، به بحران رخ داده واکنشی قاطع و به موقع نشان دهد.

در واقع مسئولیت حمایت در رکن سوم مبتنی بر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بوده و دامنه گسترده‌ای از ابزارهای مندرج در فصول ششم، هفتم و هشتم منشور را دربر می‌گیرد که باید به شکل منعطف و زود هنگام و به تناسب شرایط موجود در هر کشوری به اجرا درآید. فصل ششم اقدامات مسالمت‌آمیز گسترده‌ای از قبیل مذاکره، تحقیق، میانجی‌گری، مصالحه و سازش، داوری و حل و فصل قضایی و دیگر راه‌کارهای مسالمت‌آمیز را برای حمایت از افراد فراهم می‌نماید که چنین تدابیری ممکن است توسط دبیرکل یا ترتیبات منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای و بدون مجوز شورای امنیت صورت گیرند.¹

وجود دیوان بین‌المللی کیفری برای پایان دادن به مصونیت مرتکبان جرایم خطرناک و تهدید به ارجاع پرونده‌ها به آن می‌تواند در پیش‌گیری از این جرایم مؤثر باشد. شورای امنیت نیز با استفاده از اختیارات خود، امکاناتی را برای ارجاع اینگونه پرونده‌ها به دیوان اندیشیده است.

1. Responsibility to Protect: Timely and Decisive Response (UN Resolution, A/64/864), 2010: Para 21.

چنانچه تدابیر مسالمت آمیز یاد شده در مورد دولتی مؤثر واقع نگردد، شورای امنیت می تواند مجوز اقدامات جمعی قاطع و به موقع را تحت فصل هفت منشور صادر نماید. چنین اقداماتی به موجب ماده ۴۱ منشور می تواند شامل به کارگیری انواع تحریم های هوشمند مالی، اقتصادی، تجاری، مسافرتی، تسلیحاتی، ورزشی، علمی، محدود کردن روابط دیپلماتیک و منع شرکت در کنفرانس ها و گردهمایی ها شود. اقدامات قهری نظامی نیز به موجب ماده ۴۲ می تواند در اشکال مختلفی هم چون ایجاد مناطق امن، مناطق پرواز ممنوع و حضور نظامی با هدف حمایت و یا ارباب و تنها با مجوز شورای امنیت صورت بگیرد.

مسئله مداخله نظامی یکی از چالشی ترین موضوعات حقوق بین الملل است که تنها در صورت موفق نبودن تدابیر مسالمت آمیز و در موارد بسیار حاد و بحرانی و تحت شرایط خاصی قابل اعمال است. کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولت ها، معیارهای لازم برای مشروعیت مداخله نظامی را در صورت وجود علل مشروع و یا عادلانه، قصد و نیت صالح، به عنوان آخرین حربه، با ابزار متناسب و با وجود دور نمای معقول برای آن در نظر می گیرد. پس از مداخله نظامی آنچه اهمیت می یابد بازسازی کشور مورد مداخله است که می توان آن را گامی تکمیلی پس از مداخله دانست. کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولت ها، مرحله تعهدات پس از مداخله را با عنوان "مسئولیت بازسازی"^۱ نام می برد. کوفی عنان در گزارش "آزادی بیشتر" خود به مسئله بازسازی اشاره کرده و از دولت ها می خواهد تا کمیسیون بازسازی را تاسیس کنند (In larger freedom, 2006: 45).

خلع سلاح، جمع آوری، کنترل یا انهدام سلاح ها و مواد منفجره، بازسازی نظام قضایی، مجازات مرتکبان جرایم، برقراری روابط مناسب، حمایت های لازم برای توسعه اقتصادی از سوی جامعه بین المللی، ایجاد شغل، آموزش، مدیریت منابع طبیعی و همچنین تلاش برای رشد دموکراسی از جمله این اقدامات می باشند. از جمله مسئولیت های دولت مداخله گر تأمین امنیت تمامی اتباع و جلوگیری از کشتارهای انتقام جویانه و یا پاکسازی های قومی است که در شرایط پس از مخاصمه معمول می باشد. هم چنین برنامه ریزی برای خروج نیروهای مداخله گر نیز امری ضروری در حوزه امنیت می باشد.

در گزارش سال ۲۰۱۲ دبیرکل با عنوان "مسئولیت حمایت: پاسخ به موقع و قاطع" در باب چگونگی اجرای مسئولیت حمایت به نقش دیگر بازیگران عضو سازمان ملل از جمله مجمع عمومی اشاره می کند که با ارائه توصیه هایی به شورای امنیت و یا اعضا در موارد تهدید صلح و

امنیت و مطرح کردن موارد تهدید کننده در شورای امنیت نقش مهمی به عهده دارد. در نتیجه به موجب دکترین مسئولیت حمایت، جدای از مسئولیت خطیر دولت‌ها در حمایت از جمعیت خود از جمله آوارگان داخلی، جامعه بین‌المللی نیز مسئولیت می‌یابد که به دولت‌ها کمک کرده و در صورت ناتوانی دولت‌ها مستقیماً وارد عمل شده و حتی در شرایط حاد، اقدام به مداخله نظامی نماید. زمانی که دکترین مسئولیت حمایت در سال ۲۰۰۵ توسط قطعنامه مجمع عمومی پذیرفته شد، انتظار می‌رفت که اجرای این دکترین بتواند امنیت بیشتری را برای آوارگان فراهم آورده و از آن‌ها حمایت مؤثرتری بنماید، با این وجود هم‌چنان این دکترین در اجرا با مشکلاتی روبروست که در مبحث بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۸. چالش‌های اجرای دکترین مسئولیت حمایت نسبت به آوارگان داخلی

اولین و مهم‌ترین مشکل در مسیر اجرای دکترین مسئولیت حمایت نسبت به آوارگان داخلی ناشی از جنگ، فقدان اراده سیاسی به منظور عملی کردن آن می‌باشد. به همین دلیل تنها مورد موفق اجرای این دکترین را می‌توان کشور کنیا دانست. این در حالی است که در موارد دیگر همچون برمه و دارفور، به علت وتوی بعضی از اعضای دائم شورای امنیت، این دکترین نتوانست برای حمایت از آوارگان داخلی عملی شود.

در سال ۲۰۰۸ بانکی مون دبیرکل سازمان ملل متحد، برخوردهای قومی پس از انتخابات کنیا را وضعیتی برای اعمال دکترین مسئولیت حمایت دانست. هرچند به جهت آنکه تا آن زمان حدود ۱۵۰۰ نفر کشته و بیش از ۶۰۰ هزار نفر به اجبار آواره شده بودند، دکترین مسئولیت حمایت نتوانست به عنوان عاملی پیش‌گیرنده کارساز واقع شود. با این وجود دکترین یاد شده توسط میانجی‌گری سیاسی کوفی عنان و دخالت اتحادیه آفریقا و فشارهای سیاسی جوامع غربی و دیگر دولت‌ها، در نهایت نتوانست به توقف خشونت‌ها و آوارگی اجباری در کنیا منجر شود.

در سال ۲۰۰۷ جوامع غربی، توجه شورای امنیت را به حملات گسترده ارتش برمه نسبت به غیرنظامیان ساکن در مناطق اقلیت‌نشین جلب کردند. با وجود تجاوزات سیستماتیک، سوء استفاده از زندانیان و آوارگی‌های اجباری در حال وقوع، چین و روسیه ممانعت خود را نسبت به هرگونه اقدام جمعی در مورد برمه اعلام نموده و بیان داشتند که وضعیت یاد شده تهدیدی نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی ایجاد نکرده است.

در مورد دارفور نیز چین و روسیه مانع از هرگونه استناد به دکترین مسئولیت حمایت در

شورای امنیت شدند که به نیروهای سازمان ملل و اتحادیه آفریقا اجازه حمایت از آوارگان داخلی و دیگر غیرنظامیان را می‌داد. در این قضیه حدود یک‌سال طول کشید تا شورای امنیت بحران یاد شده را مورد شناسایی قرار دهد و حتی زمانی نیز که در این مسئله وارد شد، تهدید به وتو و اختلاف ۵ عضو دائم شورای امنیت مانع از هرگونه اجرای تحریم‌های مؤثر شده و اعزام نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را ۵ سال به تأخیر انداخت (Torki, 2012: 1).

از دیگر سوی، نوشته‌های مربوط به آوارگان داخلی کمتر پیوند بین آوارگی داخلی و دکرترین مسئولیت حمایت را مورد مذاقه قرار داده‌اند و تنها به اسباب ریشه‌ای بروز آوارگی داخلی و نبود چارچوب حقوقی و نهادی برای حمایت آن‌ها تأکید می‌نمایند.

محدود نمودن اجرای این دکرترین به مرحله اضطراری آوارگی و بی‌توجهی به مراحل پس از آن و به‌ویژه مسئولیت بازسازی مشکل دیگری در اجرای دکرترین یاد شده در خصوص آوارگان است. برای مثال حتی پس از پایان مخاصمه در کنیا، هم‌چنان افراد آواره با مشکل مواجه بوده و دولت کنیا به شکل خودسرانه اقدام به بستن اردوگاه‌های آوارگان کرد بدون اینکه از امن بودن مناطق بازگشت اطمینان حاصل نماید. در نتیجه هم‌چنان هزاران نفر از آن‌ها در مساکن موقت بسر برده و دسترسی مناسبی به پناه، خوراک، پوشاک و دارو نداشتند.

سومین مشکل در اجرای مسئولیت حمایت، خطر دست‌کاری این مفهوم برای توجیه مداخلات نظامی یک‌جانبه و غیرقانونی از سوی قدرت‌های بزرگ است که پذیرش این دکرترین در نزد سایر کشورها را با سختی مواجه ساخته است. با وجود تأکید مداوم دبیرکل بر این نکته که مسئولیت حمایت دامنه گسترده‌ای داشته و می‌تواند تدابیر خواه مسالمت‌آمیز فصل ششم منشور و خواه قهری فصل هفتم و یا همکاری با ترتیبات منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای فصل هشتم منشور را دربربگیرد، اما مسئولیت حمایت در ذهن دولت‌ها با اقدامات نظامی مداخله‌گرایانه پیوند خورده است. دلیل این امر نیز توجیه کردن تهاجمات نظامی غیرقانونی بر اساس مبانی بشردوستانه دکرترین فوق است که یکی از مشکلات عمده در مسیر اجرایی شدن آن در حمایت از آوارگان داخلی بوده و نشان دهنده آن است که چگونه این مفهوم می‌تواند به آسانی توسط دول مختلف دست‌کاری شده و مورد سوء استفاده قرار بگیرد.

جنگ عراق و تلاش آمریکا و انگلیس برای توجیه کردن آن با ادبیات مسئولیت حمایت بنا به گفته کارث ایوانز، رئیس ICISS، تقریباً تمامی امیدها را نسبت به ظهور این هنجار جدید در نطفه خفه کرد (Weiss, 2010: 746) و به جای مشروعیت بخشیدن به جنگ عراق، دولت‌ها و تحلیل‌گران ضد جنگ را نسبت به آثار سیاسی استفاده از آن برای حمایت از مداخله در موارد

دیگر بسیار محتاط کرد (سلطان زاده، ۱۳۸۸: ۱۷). به همین دلیل بسیاری از کشورها آن را الگوی جدیدی برای مداخله‌گری و چه بسا مانند تجربه لیبی آن را پوششی برای تغییر رژیم می‌دانند که نمی‌توان به اجرای آن امیدوار بود. آقای بانکی مون نیز مسئولیت حمایت را یکی از قوی‌ترین ایده‌های عصر حاضر می‌داند که متأسفانه هنوز از فقدان درک عمیق و سوء برداشت ناشی از آن رنج می‌برد.

خطر سوءاستفاده از مسئولیت حمایت برای توجیه اقدامات غیرقانونی، می‌تواند حمایت از آوارگان داخلی را تحت تأثیر قرار داده و منجر به تقویت این دیدگاه شود که حمایت در واقع به معنی مداخله‌ای پنهان در زیر پوشش کمک‌های بشردوستانه است. این امر مخالف تمام فعالیت‌های صورت گرفته برای حمایت از آوارگان داخلی ناشی از جنگ است. کسانی مانند دنک و کوهن در تمام فعالیت‌های خود سعی کردند تا دولت‌ها را متقاعد سازند که توجه به آوارگان داخلی به منزله بهانه‌ای برای مداخلات نظامی نبوده است (Cohen and Deng, 2009: 11). چالش دیگری که کوهن به آن استناد می‌کند، اعتماد محدود به موفقیت عملیات نظامی است. نیروهای حافظ صلح سازمان ملل بر حسب قطعنامه‌های متعددی از سوی شورای امنیت، مسئولیت حمایت از آوارگان داخلی و دیگر جمعیت‌های آسیب دیده را در جنگ‌های داخلی به عهده دارند. این نیروها در بعضی از موارد بسیار ناامید کننده ظاهر شده‌اند. مداخله کشور میزبان در عملیات این نیروها و بی‌اثر ساختن آن، کمبود تجهیزات و نیروها، نیروهای کم‌آموزش دیده و همچنین مأموریت‌های مبهم و گاه در بعضی موارد سوء استفاده از آوارگان به وسیله خود این نیروها، از جمله علل ناکامی این مأموریت‌ها بوده است. حتی بعضی از اقدامات نظامی نظیر مداخله ناتو در کوزوو نیز، نتوانست مانع کشتارهای گسترده و ارتکاب جنایات دیگر نسبت به غیر نظامیان و از جمله آوارگان داخلی شود.

مجموعه علل گفته شده باعث شده است که مدافعان آوارگی داخلی نسبت به این اقدامات بسیار محتاط بوده و نتوانند به مفید واقع شدن آن‌ها امیدوار باشند. با توجه به ملاحظات فوق، در بحث بعدی راه کارهایی به منظور تطبیق بهتر این دکترین با حمایت از آوارگان داخلی ناشی از جنگ ارائه می‌شود.

۹. نتیجه‌گیری

با تأمل در چالش‌های گفته شده در زمینه اجرای دکترین مسئولیت حمایت نسبت به آوارگان داخلی ناشی از جنگ درمی‌یابیم که قسمت اعظم چنین مشکلاتی، به ضعف‌ها و ناکارآمدی‌هایی

ارتباط می‌یابد که خود دکتترین مسئولیت حمایت عمدتاً در زمینه مفهومی و عملیاتی با آن روبرو است. ابهام در زبان مسئولیت حمایت که سبب تفاسیر منفعت‌طلبانه از این مفهوم در سال‌های اخیر و در نتیجه نگاه تردیدآمیز کشورهای در حال توسعه نسبت به آن شده است، یکی از چالش‌ها و موانع اصلی در تبدیل این مفهوم به یک هنجار حقوقی پذیرفته شده می‌باشد.

هم‌چنین به منظور جلوگیری از اجرای گزینشی این دکتترین، تلاش برای تقویت اراده سیاسی اعضای دائم شورای امنیت و تلاش برای حصول توافق بین آن‌ها در زمینه خودداری از به کار بردن حق وتو در پاسخ‌گویی به بحران‌های انسانی از جمله حرکت گسترده آوارگان امری ضروری است. چنین تلاشی می‌تواند اعضای غیردائم و دول غیر عضو شورای امنیت را امیدوار سازد که شورا در اجرای دکتترین مسئولیت حمایت، رویه منصفانه و یکسانی را در پیش گرفته و از احتمال انجام عملیات نظامی یک‌جانبه و غیرقانونی کاسته می‌شود.

علاوه بر آن چه که گفته شد، در راستای تطبیق بهتر دکتترین مسئولیت حمایت با حمایت از آوارگان داخلی ناشی از جنگ که موضوع این پژوهش است، می‌توان پیشنهادات ذیل را ارائه داد:

نخست آن‌که در زمان اجرای دکتترین مسئولیت حمایت، باید نیازهای حمایتی ویژه آوارگان داخلی به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر چنین برنامه‌ای قرار گیرد و به عبارت دیگر چنین برنامه‌ای باید تمامی نیازهای آوارگان داخلی را تحت پوشش خود قرار دهد.

دوم: شفاف نمودن مفهوم حمایت از آوارگان داخلی در زمان اجرای مسئولیت حمایت ضروری است (Cohen, 2010: 13).

سوم: اجرای دکتترین مسئولیت حمایت نسبت به آوارگان داخلی باید از مرحله اضطراری فراتر رفته و مراحل پیش‌گیری و نهادسازی را نیز دربر بگیرد. والتر کالین بارها خاطرنشان ساخته است که آوارگی اجباری، رخدادی گذرا نیست بلکه دگرگونی‌ای ویران‌گر است (Kalin, 2008: 1)؛ زیرا که وضعیت آوارگان سال‌ها طول خواهد کشید و لازم است هم‌چنان پس از مرحله اضطراری مورد توجه جامعه بین‌المللی قرار بگیرد.

چهارم: هرگونه اجرای مسئولیت حمایت باید مسئولیت مقامات ملی را در حمایت از آوارگان داخلی تقویت نماید. به‌همین منظور کالین در سال ۲۰۰۵، در گزارش خود به سازمان ملل، معیاری را به منظور تعریف مسئولیت ملی در این راستا ارائه کرد که از آن جمله شامل اقدامات پیش‌گیرانه، ایجاد کمپین‌هایی برای وحدت ملی، تصویب قوانین و اجرای سیاست‌هایی برای حمایت از آوارگان داخلی، تخصیص منابع کافی، یافتن راه‌حلی با دوام برای آوارگان،

کمک به آنها در زمینه اعاده اموال، جبران خسارت و شیوه‌هایی برای حل اختلافات و معرفی تدابیری برای آشتی بین گروه‌های قومی رقیب می‌باشد (Brookings Project, 2005: 25).

پنجم: کمیسیون‌های تحکیم صلح سازمان ملل باید گنجانده شدن نیازهای آوارگان داخلی را در طرح‌های بازبازی خود در زمان اجرای دکترین مسئولیت حمایت تضمین نمایند (Cohen, 2010: 15). چنین طرح‌هایی باید حاوی برنامه‌هایی برای بازگشت آوارگان داخلی، استقرار و اسکان مجدد آنها و راه حل‌های پایدار برای حل مشکل آنها باشد.

ششم: پرداختن مؤثر به حمایت از آوارگان داخلی نیازمند نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تقویت شده است که بتوان در صورت اجرای دکترین مسئولیت حمایت به آنها تکیه نمود.

هفتم: باید به منظور حذف این دیدگاه که حمایت از آوارگان داخلی از طریق مسئولیت حمایت در وهله نخست به معنای به کار بردن مداخله نظامی است تلاش‌هایی صورت گیرد. ضروری است بعد پیش‌گیری با بالا بردن ظرفیت دولت‌ها در مقابل بحران‌های داخلی و هم‌چنین با مشارکت مأمورین سازمان ملل، دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای تقویت گردد. اجرای مسئولیت حمایت در وضعیت‌هایی مانند کنیا که مداخله نظامی را به همراه نداشته است، می‌تواند در نشان دادن دامنه گسترده تدابیر تحت شمول مسئولیت حمایت، کمک شایانی نماید.

و سرانجام این که ایجاد ظرفیت حمایتی بین‌المللی مؤثر در هنگام اجرای تدابیر شدید امری ضروری است. ظرفیتی که بتواند نیروهای آموزش دیده نظامی را به تعداد کافی، با تجهیزات مناسب و مأموریت‌هایی روشن به سرعت به محل بحران اعزام نماید. نکته حائز اهمیت این است زمانی می‌توان به مفید بودن عملیات نظامی برای حمایت از آوارگان داخلی امیدوار بود که این عملیات‌ها به نوبه خود تجاوزات گسترده، آوارگی و سوء استفاده از آوارگان و نقض حقوق آنان را به همراه نداشته باشد.

در مجموع، تأمل در مطالب فوق و نگاهی به سیر تحولات مفهوم مسئولیت حمایت، می‌تواند ما را به این نتیجه‌گیری رهنمون سازد که اگرچه موانع بسیاری در مسیر تبدیل این مفهوم به یک هنجار حقوقی سخت و استفاده از آن در بحران‌های انسانی حاد از جمله آوارگی داخلی است؛ اما این مفهوم هم‌چنان در آغاز راه خود به سر می‌برد و مفهومی در حال ظهور است که بنا به گفته آقای بان‌کی مون، چنان‌چه استفاده مناسبی از آن صورت گیرد، ظرفیت ایجاد یک مسئولیت جمعی را برای جلوگیری از نقض‌های جدی حقوق بشری دارد.^۱

1. Responsible Sovereignty: International Cooperation for a Changed World, secretary-general, Statements and Messages, available at: <https://www.un.org/press/en/2008/sgsm11701.doc.htm>.

منابع

الف) فارسی

کتاب

- فن تیگر شتروم، بارابارا، (۱۳۸۹)، *امنیت انسانی و حقوق بین‌الملل*، ترجمه اردشیر امیر ارجمند و حمید قنبری، تهران: انتشارات مجد.

مقاله‌ها

- امیر ساعد وکیل، (۱۳۹۰)، «وضعیت دارفور و غزه؛ میدان آزمون نظریه مسئولیت حمایت»، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۳۲، دوره ۱۳.
- کر، پائولین، (۱۳۹۰)، «امنیت انسانی»، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره ۱۱، شماره ۴۱.
- قربان نیا، ناصر، (۱۳۸۲)، «مداخله بشردوستانه از منظر اخلاق»، *نامه مفید*، شماره ۳۷، دوره ۹.
- سلطان زاده، سجاد، (۱۳۸۸)، «بررسی حقوقی استناد روسیه به دکترین مسئولیت حمایت در حمله به گرجستان»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۴، دوره ۲۳.

ب) انگلیسی

Books

- Brookings- Bern Project on Internal Displacement, (2005), *Internal Displacement a Framework for National Responsibility*, Washington D.C, Brookings Institution.
- Cohen, Robert and Francis Deng, (1998), *Masses in Flight: the Global Crisis of Internal Displacement*, Brookings Institution, Washington D.C.
- Cohen, Roberta and Francis Deng, (2009), *Mass Displacement Caused by Conflicts and One-sided Violence: National and International Responses*, SIPRI Yearbook: Armament, Disarmament and International Security, Oxford University Press.
- Deng, Francis M. and Et al, (1996), *Sovereignty as Responsibility: Conflict Management in Africa*, Brookings Institution, Washington D.C.
- Harris Rimmer, Susan, (2009), *Refugees, IDPs and the R2P Doctrine*, Australian National University.
- Human Security Centre, (2006), *Human Security Report 2005: War and Peace in the 21st Century*, University of British Colombia, Canada.

- Human Security: Safety for People in a Changing world, (1999), Canada, Department of Foreign Affairs and Trade (DFAIT).

- ICISS, (2001), *The Responsibility to Protect*, Ottawa, International Development Research Centre.

- Internal Displacement Monitoring Centre (IDMC), (2007), *Internal Displacement: Global Overview of Trends and Developments in 2007*, Geneva: Norwegian Refugee Council.

- Kalin, Walter, (2008), *Strengthening the Rights of Internally Displaced Persons*, Statement at Conference on Ten Years of Guiding Principles on Internal Displacements and Future Challenges, Oslo.

- Otaga, Sadako, (1998), *Inclusion or Exclusion: Social Development Challenges for Asia and Europe*, Statement of High Commissioner, Geneva.

- Torki, Sara, (2011), *The Evolving "Normative Context and IDPs: an Application of R2P?"*, E-international Relations Study.

- UNDP, (1994), *Human Development Report 1994*, New York, Oxford University Press.

- UNHCR, (2008), *Global Trends: Refugees, Asylum-Seekers, Returnees, Internally Displaced and Stateless Persons*.

- UNHCR, (1997), *The State of the World's Refugees: A Humanitarian Agenda*, Oxford, Oxford University Press.

- United Nations Office for the Coordination of Humanitarian Affairs, *Guiding Principles of Internal Displacement*, 2003.

Responsible Sovereignty: International Cooperation for a Changed World, Secretary-general, Statements and Messages, available at: <https://www.un.org/press/en/2008/sgsm11701.doc.htm>.

Articles

- Ban Ki-moon, (2012), "Responsibility to Protect: Timely and Decisive Response: Report of the Secretary General", A/66/874-s/2012/578.

- Banki-Moon's Address at an Event on "Responsible Sovereignty: International Cooperation for a Changed World", (2008), *Secretary General SG/SM/11701*.

- Bellamy, Alex J, (2008), "The Responsibility to Protect and the Problem of Military Intervention", *International Affairs (Royal Institute of International Affairs)*, Vol.84, No. 4.
- Cohen, Robert, (2006), "Developing a System for Internally Displaced Persons", *International Studies Perspective*, Vol. 7. Issue 4.
- Cohen, Roberta, (2010), "Reconciling R2P with IDP Protection", *Global Responsibility to Protect Journal*, No. 2.
- Deng, Francis M, (2004), "The Impact of State Failure on Migration", *Mediterranean Quarterly*, Vol.15. No.4.
- Geissler, N, (1999), "The International Protection of Internally Displaced Persons", *Journal of Refugee Law*, Vol.11. No. 3.
- Mooney, R, (2010), "Something Old, Something New, Something Borrowed ...Something Blue? The Protection Potential of a Marriage between R2P and IDPs Protection", *Global Responsibility to Protect*, Vol. 2, No. 1.
- Nath, L, (2005), "Migrants in Flight: Conflict-Induced Internal Displacement of Nepalis", *Northeast Asia Peace and Democracy in South Asia*, Vol. 1, No. 1.
- Newman, E, (2009), "Failed States and International Order: Constructing a Post-Westphalian World", *Contemporary Security Policy*, Vol. 30, No. 1.
- Ruddick, Elizabeth E, (1997), "the Continuing Constraint of Sovereignty: International Law, International Protection, and the Internally Displaced", *Boston University Law Review*, Vol.77, No. 3.
- Weiss, T, (2010), "R2P after 9/11 and the World Summit", *Wisconsin International Law Journal*, Vol.24, No. 3.

Documents

- U.N DOC, A/59/565, 2004
- U.N DOC, S/RES/1546, 2004
- U.N DOC, A/64/864, 2010
- U.N DOC, A/5/2000, 2000
- U.N DOC, A/59/2005, 2005
- U.N DOC, A/63/677, 2009
- U.N DOC, S/RES/1034, 1995
- U.N DOC, S/RES/1674, 2006
- U.N DOC, S/RES/1706, 2006
- U.N DOC, S/RES/1769, 2007

- U.N DOC, S/RES/2244, 2015
- U.N DOC, A/RES/60/1, 2005

